



۲۰۱۷/۱۰/۳۰

م. اسحاق نگارگر

گرچه چرا فرار کرد؟

گرچه چرا فرار کرد عنوان یکی از طنز های شیرین طنزنویس مشهور ترک "عزیز نسین" است. او در این طنز یک رشته رویداد های ظاهراً بی ارتباط را به هم می بندد. خلاصه آن این است که همسر با صلابت یک وزیر که شوهرش سخت از او می ترسد صبحگاهی هنگامی که شوهرش رهسپار وظیفه است بر شوهر بیچاره خشم می گیرد و هر بد و بیراه که بر زبانش می آید به شوهر تحویل می دهد و او نیز وقتی به دفتر می رسد عقده دل را بر معین و او بر رئیس فرو می ریزد تا اینکه عقده بر سر کاتب آب می شود و او نیز آتش خشم خود را بر پیاده دفتر که اتفاقاً مردی تنومند و قوی هیکل است فرو می ریزد و پیاده دفتر نیز که پس از ساعت اداری در سرویس شهری رهسپار خانه است با نگران سرویس پرخاش می کند و قفاق محکمی بر روی بیچاره نگران می کوبد و نگران هنگامی که با روی سرخ شده از سلمی وارد خانه می شود و می بیند که همسرش با بسیار محبت سفره غریبانه ای هموار کرده و در انتظار آمدن شوهر نشسته است. نگران که بالاتر از سوزش سلمی رنج تحقیر در سینه اش جهنمی از خشم و نفرت ایجاد کرده است شوری غذا را بهانه کرده آن قفاق را که از پیاده دفتر خورده است بر روی همسر خود می زند. همسرش در حالیکه در آشپزخانه ظرف ها را می شوید زیر لب با خود از ناسپاسی های شوهر غم غم می کند در همین فرصت گرچه بیچاره که به امید یک لقمه چرب و چکل دور زن می گردد و میو میو می کند، بهانه ای به دست زن می دهد و تندور چوب را برداشته بر کمر گرچه می زند و گرچه هم از معرکه فرار می کند و بدین ترتیب حیوان ها نیز از خشونت انسان ها سهم خود را بر می دارند.

در افغانستان نیز خشونت به همین ترتیب از یکی به دیگری سرایت می نماید. وضع خاص افغانستان در سازمان های اجتماعی زنان را نسبت به مردان یک درجه امتیاز داده است بدین معنی که تغییر جامعه به سوی بهبودی و بهروزی مشکلات فراوان زنان را کاهش می دهد به همین دلیل زنان در جامعه مدنی و دیگر سازمان های مدافع حقوق بشر خوش درخشیده اند. زنان نه سوابق تخلف از حقوق بشر دارند و نه مانند مردان در جنگ و کشتار دست داشته اند بنا بر این با گردن های افراخته می توانند گوشه های تاریک جنگ و خشونت های مردانه را زیر شلاق انتقاد های تند بیندازند. این وضع زنان را قیافه پیشقراولان مبارزه بر ضد جنگ، خشونت و تخلف از حقوق افراد داده است و من به خود نوید می دادم که زنان درفش تغییرات مثبت اجتماعی را بر دوش بکشند و به مردان بفهمانند

به اهتمام ولی احمد نوری

که دیگر دوران مرد سالاری به پایان رسیده است اما حیف که دو لکه سخت سیاه را آدم در میان زنان نیز هویدا دیده می تواند.

نکته نخست اینکه برخی از زنان نیز گرفتار بلای رشوه خواری و فساد گردیده اند و در برخی حالات دست مردان رشوه خوار را در پشت سر شان بسته اند چنانکه پنداری می خواهند مدال قهرمانی را در عرصه رشوت و فساد از چنگ مردان بریابند و تیر مردان را دسته کنند که اگر برای زنان فرصت میسر شود استعداد شان نسبت به مردان در فساد و رشوه خواری بیشتر است.

و اما نکته دوم نیز اینکه برخی از زنان در گذشته نه چندان دور رنج قهر و خشونت شوهر را کشیده اند و اینک که عهده دار مسئولیت های امنیتی در میدان های هوایی گردیده اند گویی انتقام شوهران بد زبان را از جامعه مردان می گیرند و در برخی حالات خشن تر از مردان عمل می کنند. از شما چه پنهان که برخی از مادران را نیز دیدم که به اصطلاح خودم از زبان شان در قبال فرزندان و خاصه دختران شان زهر می ریخت و جز به زبان "گمشو"، "خاک ده سرت" و "مرگ بپریت" و غیره با فرزندان خود حرف نمی زدند. اتفاقاً درست آن سان که "عزیز نسین" گفته است اطفال که زور شان جز کودکان ضعیف تر از خود شان و یا حیوانات بیچاره بر دیگری نمی رسد وقتی کودکی کوچک تر از خود را یافتند به همان بهانه های که گرگ ظالم بر ضد بره بیچاره از آن استفاده می کرد او را زیر مشت و لگد می اندازند و یا سگ ها و گربه های کوچه گرد را سنگ باران می کنند و تا بیچاره ها را نکشند دست از سر شان بر نمی دارند. اگر بزرگسالان بدون مجوز شرعی و حکم محکمه زنان را به اتهام بدون ثبوت سنگسار می کنند برای کودکان نیز سنگسار چوچه پشک و چوچه سگ به جرم گناهی که اطفال خود برای آن حیوان های زبان بسته تخیل کرده اند بسیار طبیعی می باشد و اگر برای کسی قبح عملش را تذکر بدهی با نوعی تبختر نگاه عاقل بر سفیه به سویت می افگند و می گوید: "بیادر تو نمی فامی ای مردم افغانستان سوته مسلمان استن و به گپ نمی فامن. تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر." و اما سؤالی که من در دل داشتم ولی هرگز جرأت پرسیدنش را نکردم این است که مردم تا چه وقت سوته مسلمان باقی می مانند و از سوی دیگر آنان که این چوب تر را بر فرق دیگران می کوبند چرا خود "سوته مسلمان" نبوده اند و غیر از زور کدام قانون برای شان حق داده است که دیگران را گاو و خر حساب کنند و بر ضد شان از چوب تر کار بگیرند و اما در افغانستان جرأت پرسیدن نکردم تا مبادا فضولی های مرا نیز عمل گاوان و خران پندارند و بر ضد من نیز از چوب تر کار بگیرند. گاهی به اصطلاح معروف دلم جغو می زد که برای یکی از همان چماق به داستان شعر سعدی را بخوانم که:

گاوان و خران باربردار به زآدمیان مردم آزار

ولی از آن هم ترس خوردم زیرا که پیرانه سر حوصله لت خوردن را نداشتم.

والله اعلم بالصواب ۲۹ اکتوبر ۲۰۱۴ میلادی مطابق ۸ عقرب ۱۳۹۳ هجری نگارگر